

رمزگشایی از تناقض ظاهری نفی تکذیب پیامبر و اثبات انکار آیات الهی در گفتمان تفسیری

رضا ملازاده یامچی^۱، میثم شعیب^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۵/۰۵)

چکیده

آیه ۳۳ سوره انعام، به دلیل جمع میان نفی تکذیب پیامبر (ص) («فَإِنْهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ») و اثبات جحد آیات الهی از سوی مخالفان («وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»)، همواره یکی از چالش‌های برجسته در گفتمان تفسیری بوده است. این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی و رویکردی هرمنوتیکی به آراء مفسران، در پی رمزگشایی از این تناقض‌نمای معرفتی و تبیین راهبردهای تفسیری ارائه شده برای حل آن است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مفسران برای جمع میان این دو گزاره، راهکارهای تفسیری متعددی را مطرح کرده‌اند، از جمله: (۱) تفکیک میان باور قلبی و انکار زبانی (تصدیق باطنی صدق پیامبر به دلیل انگیزه‌هایی چون حسادت و حفظ منافع؛ ۲) تمایز میان متعلق تکذیب (شخص پیامبر در برابر محتوای رسالت؛ ۳) تفسیر نفی تکذیب به مثابه عجز مخالفان از اقامه برهان؛ ۴) بهره‌گیری از قرائت مخفف (لَا يُكَذِّبُونَكَ) به معنای عدم توانایی در ابطال حق؛ و ۵) ارجاع تکذیب نبی به تکذیب مُرسِل (خداوند). نتیجه کلیدی پژوهش آن است که این راهکارها، به ویژه با تأکید بر تصدیق قلبی مخالفان و ارجاع تکذیب به خداوند، ضمن رمزگشایی از تناقض ظاهری، ابعاد روانی - اجتماعی انکار و حکمت تسلی‌بخش الهی در آیه را به بهترین شکل تبیین می‌کنند و فهم جامع آیه در گرو نگاهی ترکیبی به این ابعاد است.

کلید واژه‌ها: آیه ۳۳ سوره انعام، گفتمان تفسیری، تناقض ظاهری، نفی تکذیب، جحد آیات.

۱. پژوهشگر پسا دکتري، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، (نویسنده مسئول)؛
reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

۲. فارغ التحصیل دکتري گروه فقه و حقوق اسلامی دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران؛
m.shoaib68@gmail.com

۱. بیان مسأله

آیه ۳۳ سوره انعام: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»، از جمله آیاتی است که به دلیل ساختار خاص و گزاره‌های به ظاهر متعارض، همواره مورد توجه و کنکاش عمیق مفسران قرآن کریم قرار گرفته است. این آیه ضمن تصدیق علم الهی به اندوه پیامبر اکرم (ص) از سخنان و اتهامات مخالفان، به نکته‌ای ظریف و چالش‌برانگیز اشاره می‌کند که کانون اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. مسئله کانونی که این آیه پیش روی مفسران قرار داده، وجود یک تناقض‌نمای معرفتی است. از یک سو، خداوند متعال خطاب به پیامبرش (ص) می‌فرماید که مخالفان «تو را تکذیب نمی‌کنند» (فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ) و از سوی دیگر، بلافاصله می‌افزاید که «ستمکاران آیات خدا را انکار (جحد) می‌کنند» (وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ). این دو گزاره در نگاه اولیه، متعارض به نظر می‌رسند. چگونه ممکن است گروهی که آشکارا پیامبر (ص) را تکذیب کرده‌اند، متصف به عدم تکذیب ایشان شوند؟ و مهم‌تر اینکه، آیا انکار آیات الهی، خود مصداق بارز تکذیب پیامبری نیست که آن آیات را آورده است؟ این چالش تفسیری که مفسران بزرگی چون علم‌الهدی نیز آن را مطرح کرده‌اند، نیازمند واکاوی عمیق آراء مفسران برای دستیابی به فهمی منسجم از پیام آیه است. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که راهکارهای تفسیری مفسران برای رفع این تعارض ظاهری کدامند و هر یک بر چه مبانی (لغوی، قرائی، روایی و کلامی) استوارند؟

۲. مقدمه: مبانی مفهومی و زمینه‌شناختی آیه

فهم دقیق آیه ۳۳ سوره انعام و رمزگشایی از تناقض‌نمای موجود در آن، در گرو بررسی عمیق دلالت‌های لغوی و مفهومی واژگان کلیدی به‌کار رفته در آن است. مفسران قرآن کریم در این زمینه به تفصیل سخن گفته‌اند و با تکیه بر مبانی لغوی، قرائی و روایی، به روشن ساختن ابعاد مختلف این واژگان پرداخته‌اند.

۲-۱. دلالت‌شناسی حزن النبی(ص): تحلیل زمینه و ابعاد اندوه پیامبر در مواجهه با گفتار معارضان

آیه شریفه با عبارت «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ» آغاز می‌شود که بیانگر علم الهی به اندوه و تأثر پیامبر اکرم(ص) از سخنان و مواضع مخالفان است. حزن به معنای الم و اندوهی است که در اثر فقدان محبوب، امتناع مرغوب یا وقوع مکروه بر نفس عارض می‌شود (رضا، ۳۷۱/۷) و خروج نفس از حالت انبساط و آرامش است (شعراوی، ۳۵۹۳/۶). مفسران، الَّذِي يَقُولُونَ را به انواع گفتارهای آزاردهنده مشرکان تفسیر کرده‌اند، از جمله: طعن و تکذیب و درخواست‌های نابجا برای ارائه آیه (ابن عباس به نقل از فیروزآبادی، ۱۰۸)، نسبت دادن سحر، شاعری، کهنات و جنون به پیامبر(ص) (الحسن به نقل از فخررازی، ۵۱۷/۱۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ حقی برسوی، ۲۵/۳؛ مهائی، ۲۱۶/۱؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ کاشانی، ۳۸۳/۲)، و به طور کلی تکذیب ایشان در علانیه (سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ طبرانی، ۲۳/۳).

برخی مفسران، کاربرد قد در ابتدای آیه را برای تحقیق و تأکید علم الهی دانسته‌اند (ابن عاشور، ۷۱/۶؛ طباطبایی، ۶۱/۷؛ شعراوی، ۳۵۹۳/۶؛ قاسمی، ۳۴۵/۴؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ خطیب، ۱۵۹/۴) و گاه آن را به معنای تکثیر نیز گرفته‌اند، با این توضیح که کثرت ناظر به متعلقات علم الهی است نه خود صفت علم (بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ کاشانی، ۳۸۳/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ حقی برسوی، ۲۵/۳). واحدی (۹۵/۸) قد را در اینجا به معنای توقع دانسته، گویی پیامبر(ص) پس از شنیدن تکذیب قوم، منتظر خطابی از جانب خداوند بوده است. این خطاب الهی، در واقع، تسلیه و تعزیتی برای پیامبر(ص) در برابر آنچه از قوم خود می‌شنید، محسوب می‌شود (واحدی، ۹۵/۸؛ ابن عباس به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ قشیری، ۴۶۸/۱؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ قاسمی، ۳۴۵/۴؛ مکارم شیرازی، ۲۵۹/۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰).

ماتریدی (۷۰/۴) وجوه مختلفی را برای علت حزن پیامبر (ص) برمی‌شمارد: حزن

ناشی از افترا و کذب آنان بر خدا، حزن به دلیل تکذیب نزدیکان و عشیره که منجر به تکذیب دیگران نیز می‌شد، حزن طبیعی ناشی از تنفر طبع بشری از تکذیب، یا حزن از روی شفقت بر آنان به خاطر عذابی که در اثر تکذیبشان بر آنها نازل می‌شد. این جنبه از حزن، یعنی نگرانی برای عاقبت قوم، در آیات دیگری نیز مورد اشاره قرار گرفته است (آلوسی، ۱۲۷/۴؛ شقیطی، ۱۴۴/۲؛ رضا، ۳۷۱/۷).

فعل یحزنک نیز در دو قرائت، با ضم یاء و کسر زاء (لِیْحْزُنْکَ، قرائت نافع) و با فتح یاء و ضم زاء (لِیْحْزُنْکَ، قرائت باقون) وارد شده است (ابن خالویه، ۱۵۵/۱؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ ابن عاشور، ۷۱/۶). هر دو لغت به معنای اندوهگین ساختن هستند (فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ طبرانی، ۲۳/۳؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱). هرچند برخی لغویان مانند ابوعلی فارسی، استعمال حَزَنَته (که قرائت جمهور بر آن استوار است) را رایج‌تر از أَحْزَنَته (که قرائت نافع بر آن استوار است) دانسته‌اند، در حالی که أَحْزَنَته را از نظر قیاس لغوی صحیح‌تر می‌دانند (به نقل از طوسی، ۱۱۹/۴؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲).

۲-۲. واکاوی عبارت فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ: از اختلاف قرائات تا تنوع تفاسیر

عبارت محوری «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» به دلیل ظاهر چالش برانگیز خود، کانون اصلی مباحث تفسیری و لغوی بوده است. فهم دقیق این گزاره، مستلزم توجه به دوجنبه اساسی است: نخست، تأثیر اختلاف قرائات در فعل «يُكَذِّبُونَكَ» و دوم، گونه‌شناسی تفاسیر ارائه شده برای نفی تکذیب.

۲-۲-۱. تأثیر دوگانگی قرائت (يُكَذِّبُونَكَ / يُكْذِبُونَكَ) بر جهت‌گیری‌های تفسیری

عل «يُكَذِّبُونَكَ» در این آیه به دو صورت عمده قرائت شده است: با تشدید ذال (يُكَذِّبُونَكَ) که قرائت جمهور قراء است، و با تخفیف ذال و سکون کاف (يُكْذِبُونَكَ) که قرائت کسائی، نافع و اعمش بوده و از امیرالمؤمنین علی (ع) و امام صادق (ع) نیز روایت شده است (فراء، ۳۳۱/۱؛ ابن خالویه، ۱۵۵/۱؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ علم‌الهدی،

۲۶۲/۲؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ ابن عاشور، ۷۱/۶. این اختلاف در قرائت، منجر به بروز تفاوت‌هایی در تفسیر معنای فعل شده است:

قرائت با تشدید (يُكْذِبُونَكَ): به معنای نسبت دادن کذب به تو یا گفتن اینکه تو دروغ گفتی (كَذَّبْتَهُ: قُلْتُ لَهُ كَذِبْتَ) (زجاج، ۲۴۲/۲؛ فراء، ۳۳۱/۱؛ طبرانی، ۲۳/۳؛ ابوعلی فارسی به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴). این معنا بر نسبت دادن فعل کذب به فاعل پیامبر (ص) دلالت دارد.

برخی مانند ابوعلی فارسی، احتمال یکسان بودن معنای هر دو قرائت (مشدد و مخفف) را نیز مطرح کرده‌اند، با این تفاوت که فَعَّلْتُ (مشدد) در نسبت دادن به یک امر، بیش از أَفَعَّلْتُ (مخفف) به کار می‌رود (به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ طوسی، ۱۱۹/۴). همچنین احتمال داده‌اند که معنای لَا يُكْذِبُونَكَ (مشدد) این باشد که تو را در حال دروغ‌گویی نمی‌بایند (لا یصادفونک کاذباً) زیرا تو را به صدق و امانت می‌شناسند، همانگونه که أحمَدُ الرجل یعنی او را ستوده یافتم (واحدی، ۹۵/۸؛ فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ زمخشری، ۱۸/۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴).

قرائت با تخفیف (يُكْذِبُونَكَ): به معنای ادعا کردن اینکه آنچه تو آورده‌ای کذب است (أَكْذَبْتَهُ: ادَّعَيْتُ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ كَذِبٌ) بدون اینکه لزوماً خود آورنده را صانع کذب بدانند (زجاج، ۲۴۲/۲؛ فراء، ۳۳۱/۱؛ کسائی به نقل از ابن انباری و احمد بن یحیی به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ نحاس، ۸/۲؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴). در این معنا، تمرکز بر کذب بودن خود پیام است، نه لزوماً کذب‌گو بودن پیام‌آور.

به معنای نیافتن تو در حال دروغ‌گویی یا نتوانستن اثبات اینکه تو دروغ می‌گویی (لا یجدونک کاذباً/ لا یصیبونک کاذباً) (ابن خالویه، ۱۵۵/۱؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ ابن قتیبه، ۱۳۳؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ طبرانی، ۲۳/۳).

روایات منقول از امیرالمؤمنین علی(ع) و امام صادق(ع) این قرائت را به معنای عدم توانایی مخالفان در آوردن باطلی که بتواند حقانیت پیامبر(ص) را تکذیب کند یا عدم

توانایی در آوردن حقی که از حقانیت پیامبر(ص) سزاوارتر باشد تفسیر کرده‌اند (کلینی، ۲۰۰/۸؛ عیاشی، ۳۸۸/۱؛ قمی، ۲۰۴/۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۲۸۳/۴؛ فراء، ۳۳۱/۱؛ طبری، ۳۳۰/۱۱؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ علم الهدی، ۲۶۲/۲؛ مجمع البیان، ۴۵۵/۴). همچنین از امام صادق(ع) نقل شده که فرمودند: لا یستطیعون إبطال قولک (تفسیر عیاشی، ۳۵۹/۱). فراء معنای تخفیف را لایجعلونک کذاباً (تو را دروغگو قرار نمی‌دهند) دانسته و می‌گوید آنها می‌گفتند آنچه تو آورده‌ای باطل است زیرا از تو کذبی تجربه نکرده بودند که تو را تکذیب کنند، بلکه اُکذّبوه یعنی گفتند آنچه تو آورده‌ای کذب است (فراء، ۳۳۱/۱؛ طوسی، ۱۱۹/۴).

زجاج نیز معنای تخفیف را لا یَقْدِرُونَ أَنْ یَقُولُوا لَکَ کَذَبْتَ (نمی‌توانند به تو بگویند دروغ گفتی) تفسیر کرده است (زجاج، ۲۴۲/۲؛ طوسی، ۱۱۹/۴). طبری (۱۱۵/۷) پس از ذکر اختلاف قراء و معانی مختلف، هر دو قرائت را مشهور و صحیح دانسته و معتقد است که هر یک به جنبه‌ای از واقعیت اشاره دارد: زیرا هم گروهی از مشرکین پیامبر (ص) را تکذیب می‌کردند و هم گروهی با وجود علم به صحت نبوت ایشان، از روی عناد و حسد جحود می‌ورزیدند.

۲-۲-۲. گونه‌شناسی تفاسیر نفی تکذیب: تصدیق قلبی، عجز از اثبات کذب، یا امانت‌داری نبی(ص)

فارغ از اختلاف قرائات، مفسران در خصوص اینکه نفی تکذیب در عبارت «فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ» دقیقاً به چه معناست و به کدام جنبه از رفتار یا باور مخالفان اشاره دارد، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند که می‌توان آنها را در چند دسته عمده طبقه‌بندی کرد: الف) تصدیق قلبی وعدم تکذیب در سرّ، علی‌رغم تکذیب ظاهری و در علانیه: این دیدگاه که توسط اکثر مفسران مطرح شده (واحدی، ۹۵/۸؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ طباطبایی، ۶۱/۷)، بر آن است که مخالفان، به ویژه معاندین و سران شرک، در باطن و قلب خود به صدق و راستگویی پیامبر(ص) اذعان داشتند و می‌دانستند که ایشان در ادعای خود صادق

است، اما در ظاهر و به زبان، به دلایلی چون حسادت، حفظ منافع دنیوی، ریاست‌طلبی، و تعصبات قبیله‌ای، ایشان را تکذیب کرده و آیات الهی را انکار می‌نمودند (ابن عباس به نقل از فیروزآبادی، ۱۰۸ و به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ زجاج، ۲۴۲/۲؛ مقاتل بن سلیمان، ۵۵۸/۱؛ سدی، ابومیسره، ابویزید المدنی و ناجیه بن کعب به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ قتاده به نقل از واحدی، ۹۵/۸ و به نقل از طبری، ۱۱۵/۷ و به نقل از ابن ابی حاتم، ۱۲۸۲/۴؛ ابوصالح به نقل از طبری، ۱۱۵/۷؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ طبرانی، ۲۳/۳؛ ماتریدی، ۷۰/۴؛ زمخشری، ۱۸/۲؛ فخررازی، ۵۱۷/۱۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴ و...). روایات متعددی نیز در تأیید این معنا نقل شده است، از جمله گفتگوی اخنس بن شریق با ابوجهل و اعتراف ابوجهل به صدق پیامبر(ص) اما امتناع از پیروی به دلیل رقابت‌های قبیله‌ای (السدی به نقل از طبری، ۱۱۵/۷ و به نقل از واحدی، ۹۵/۸ و به نقل از مجمع البیان، ۴۵۵/۴ و به نقل از فخررازی، ۵۱۷/۱۲ و به نقل از قرطبی، ۴۱۶/۶ و به نقل از آلوسی، ۱۲۷/۴ و به نقل از قاسمی، ۳۴۵/۴ و به نقل از سید قطب، ۱۰۷۴/۲ و به نقل از سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰) و همچنین داستان حارث بن عامر که در خلوت به صدق پیامبر(ص) اعتراف می‌کرد اما در علانیه ایشان را تکذیب می‌نمود (مقاتل به نقل از واحدی، ۹۵/۸ و به نقل از مقاتل بن سلیمان، ۵۵۸/۱ و به نقل از ابن عطیه، ۲۸۵/۲).

ب) عجز از اثبات کذب و عدم توانایی در ارائه حجت و برهان: گروهی دیگر از مفسران، نفی تکذیب را به معنای عدم قدرت و توانایی مخالفان در ارائه دلیل، حجت یا برهانی که کذب پیامبر(ص) را ثابت کند، تفسیر کرده‌اند (زجاج، ۲۴۲/۲؛ ضحاک به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ نحاس، ۸/۲؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ علم الهدی، ۲۶۲/۲؛ مجمع البیان، ۴۵۵/۴؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ ابن عاشور، ۷۱/۶). به عبارت دیگر، تکذیب آنها فاقد پشتوانه منطقی و استدلالی بوده و صرفاً از روی عناد و لجاجت صورت می‌گرفته است. در این دیدگاه، حتی اگر در ظاهر تکذیب می‌کردند، این تکذیب از نظر خداوند فاقد اعتبار و حقیقت است، زیرا نمی‌توانستند آن را با دلیل به کرسی بنشانند. روایت منقول از امام صادق(ع) در تفسیر عیاشی

(۳۵۹/۱) که لا یستطیعون إبطال قولک و همچنین قول محمد بن کعب قرظی که لا یبطلون ما فی یدیک (به نقل از طبری، ۱۱۵/۷؛ علم الهدی، ۲۶۲/۲) این معنا را تأیید می‌کند.

ج) امانت‌داری نبی (ص) و سابقه درخشان ایشان در صدق: برخی مفسران با اشاره به اینکه پیامبر (ص) پیش از بعثت در میان قوم خود به امین ملقب بودند و سابقه درخشانی در صداقت و راستگویی داشتند، نفی تکذیب را به این معنا دانسته‌اند که مخالفان، با توجه به این سابقه، نمی‌توانستند ایشان را به دروغگویی متهم کنند یا در باطن ایشان را دروغگو بیندارند (زجاج، ۲۴۲/۲؛ ابوعلی فارسی به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ زمخشری، ۱۸/۲؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ ابن عاشور، ۷۱/۶؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰). بنابراین، تکذیب آنها اگر هم صورت می‌گرفت، بیشتر متوجه محتوای دعوت و آیات الهی بود تا شخص پیامبر (ص).

د) بازگشت تکذیب پیامبر (ص) به تکذیب خداوند: برخی مفسران معتقدند که تکذیب پیامبر (ص) در حقیقت، تکذیب خداوند و آیات اوست. بنابراین، آیه با نفی تکذیب از شخص پیامبر (ص) و نسبت دادن جحود به آیات الله، در واقع به این نکته اشاره دارد که معارضه اصلی آنها با خداوند است، نه با شخص پیامبر (ص) (طوسی، ۱۱۹/۴؛ زمخشری، ۱۸/۲؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ کاشانی، ۳۸۳/۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ قاسمی، ۳۴۵/۴؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ حوی، ۱۶۱۷/۳؛ صادقی تهرانی، ۳۹۷/۹؛ مکارم شیرازی، ۲۵۹/۴). این تفسیر، جنبه تسلیه‌بخشی آیه را نیز تقویت می‌کند.

۲-۳. مفهوم‌شناسی الظالمین: تعیین مصداق و وجه تسمیه در سیاق آیه

واژه الظالمین در آیه، نقش مهمی در تعیین گروه مورد خطاب و فهم چرایی رفتار آنان دارد. مفسران عموماً ظالمین را در این سیاق، به مشرکین (ابن عباس به نقل از فیروزآبادی، ۱۰۸؛ طبرانی، ۲۳/۳؛ سید قطب، ۱۰۷۴/۲) یا معاندین (واحدی، ۹۵/۸) تفسیر کرده‌اند.

دلیل اطلاق وصف ظلم بر آنان، به چند صورت تبیین شده است:

ظلم به دلیل انکار آگاهانه وجود: این گروه با وجود علم به حقانیت پیامبر(ص) و آیات الهی، از روی عناد و لجاجت به انکار می‌پرداختند و این خود نوعی ظلم به آیات الهی و به نفس خودشان است (ماتریدی، ۷۰/۴؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ ابوعلی فارسی به نقل از بقاعی، ۶۲۶/۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ کاشانی، ۳۸۳/۲؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ مهائمی، ۲۱۶/۱؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰).

ظلم به دلیل ترجیح منافع دنیوی و انگیزه‌های نفسانی: رقابت‌های قبیله‌ای، حفظ ریاست و منافع دنیوی، و حسادت از جمله عواملی بودند که این گروه را به انکار حق و در نتیجه به ظلم واداشته‌اند (سدی به نقل از طبری، ۱۱۵/۷ و سایر روایات مشابه). قرار دادن اسم ظاهر (الظالمین) به جای ضمیر: این اسلوب بلاغی برای مذمت و تقبیح فعل آنان و همچنین برای تعمیم حکم و تعلیق آن به وصف ظلم به کار رفته است (زمخشری، ۱۸/۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ بقاعی، ۶۲۶/۲؛ ابن عاشور، ۷۱/۶). این کار نشان می‌دهد که جحد آنان ناشی از رسوخ در ظلم بوده و ظلم، سببه و خصلت آنان شده است.

۲-۴. تحلیل عبارت بآیاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ: ماهیت جحد و متعلق آن

عبارت پایانی آیه، «وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ»، کلید فهم رفتار مخالفان و تمایز آن از تکذیب مورد نفی در بخش اول آیه است.

۲-۴-۱. تمایز مفهومی جحد از تکذیب در ادبیات تفسیری

مفسران و لغویان در تبیین معنای جحد (یَجْحَدُونَ) و تفاوت آن با تکذیب نکات دقیقی را مطرح کرده‌اند: جحد عموماً به معنای انکار چیزی است که در قلب به آن علم و معرفت وجود دارد یا انکار پس از شناخت تفسیر شده است (واحدی، ۹۵/۸؛ ابن قطاع به نقل از بقاعی، ۶۲۶/۲؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ رضا، ۳۷۱/۷؛ آلوسی،

۱۲۷/۴؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ ابن عاشور، ۷۱/۶). این معنا با استناد به آیاتی نظیر «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (النمل، ۱۴) تقویت می‌شود که نشان می‌دهد جحد می‌تواند همراه با یقین قلبی باشد (ابوعلی فارسی به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲؛ فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ قاسمی، ۳۴۵/۴؛ رضا، ۳۷۱/۷؛ ابن عاشور، ۷۱/۶). در مقابل، تکذیب می‌تواند صرفاً به معنای دروغ پنداشتن یا نسبت دادن دروغ باشد، بدون اینکه لزوماً علم به صدق در میان باشد.

بنابراین، آیه با بیان اینکه آنان آیات خدا را جحد می‌کنند، به انکار آگاهانه و از روی عناد آنان اشاره دارد، در حالی که پیامبر را تکذیب نمی‌کنند می‌تواند به جنبه‌هایی از شخصیت یا دعوت پیامبر (ص) اشاره داشته باشد که حتی مخالفان نیز در باطن به صدق آن معترف بودند یا قادر به ابطال آن نبودند. برخی مفسران جحد در این آیه را به معنای تکذیب نیز گرفته‌اند، با این توجیه که باء در آیات الله برای تضمین معنای تکذیب آمده است، گویی گفته شده یکذوبن بآیات الله (واحدی، ۹۵/۸؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ بیضاوی، ۱۵۹/۲؛ کاشانی، ۳۸۳/۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ مهائمی، ۲۱۶/۱).

۲-۴-۲. تعیین قلمرو آیات الله به عنوان متعلق جحد

در خصوص اینکه منظور از آیات الله که مورد جحد ظالمان قرار گرفته، چیست، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است:

قرآن کریم: برخی مفسران متعلق جحد را به طور خاص قرآن دانسته‌اند (مقاتل به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ طبرسی، ۴۵۵/۴).

معجزات و دلایل نبوت: گروهی دیگر، آیات الهی را شامل معجزات و براهین و شواهد دال بر نبوت پیامبر (ص) دانسته‌اند (طوسی، ۱۱۹/۴؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲).

شخص پیامبر (ص) به عنوان آیه الهی: سدی معتقد است که آیات در این موضع به شخص

پیامبر اکرم (ص) اشاره دارد (به نقل از طبری، ۱۱۵/۷؛ ابن عاشور، ۷۱/۶؛ رضا، ۳۷۱/۷). مفهوم عام آیات شامل قرآن، معجزات و خود پیامبر (ص): بسیاری از مفسران معنای عامی را برای آیات الله در نظر گرفته‌اند که شامل همه موارد فوق یعنی قرآن، معجزات، دلایل عقلی و نقلی و حتی وجود و رسالت خود پیامبر (ص) به عنوان بزرگترین آیه الهی می‌شود (طبری، ۱۱۵/۷؛ بقاعی، ۶۲۶/۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰).

این بررسی لغوی و مفهومی، زمینه را برای تحلیل عمیق‌تر راهکارهای تفسیری ارائه شده برای جمع میان دو گزاره به ظاهر متعارض آیه، فراهم می‌آورد.

۳. راهبردهای تفسیری در مواجهه با تناقض‌نمای نفی تکذیب نبی (ص) و اثبات جود آیات

چالش تفسیری ناشی از هم‌نشینی دو گزاره به ظاهر متعارض «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» و «وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» در آیه ۳۳ سوره انعام، مفسران قرآن کریم را بر آن داشته تا با بهره‌گیری از مبانی مختلف لغوی، قرائی، روایی و عقلی، به ارائه راهکارهایی برای رفع این تعارض و دستیابی به فهمی منسجم از پیام آیه بپردازند. این تلاش‌ها منجر به شکل‌گیری پارادایم‌های تفسیری گوناگونی شده است که هر یک از زاویه‌ای خاص به مسئله نگریسته‌اند.

۳-۱. شناسایی و دسته‌بندی پارادایم‌های اصلی در جمع میان دو گزاره آیه

با بررسی مجموعه آراء و اقوال مفسران که در خصوص آیه ۳۳ سوره انعام و چالش تفسیری آن ارائه شده است، می‌توان چندین پارادایم یا رویکرد کلان را در تلاش برای جمع میان دو گزاره «لَا يُكَذِّبُونَكَ» و «بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» شناسایی و دسته‌بندی کرد. این پارادایم‌های اصلی که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت، عبارتند از:

- تفکیک میان ساحت‌های باور و اظهار: این رویکرد بر تمایز میان اعتقاد قلبی و باطنی مخالفان نسبت به صدق پیامبر(ص) و انکار ظاهری و لسانی آنان متمرکز است.
- تمایز میان متعلق تکذیب: در این پارادایم، بین تکذیب شخص پیامبر(ص) به دلیل سوابق و شخصیت ایشان، و تکذیب محتوای رسالت و آیات الهی که ایشان آورده‌اند، تفکیک صورت می‌گیرد.
- تفسیر نفی تکذیب به مثابه عجز از اثبات کذب: این رویکرد، نفی تکذیب را نه به معنای عدم وقوع هرگونه تکذیب، بلکه به معنای ناتوانی مخالفان در ارائه دلیل و برهان برای اثبات دروغ بودن ادعای پیامبر(ص) تفسیر می‌کند.
- بهره‌گیری از دلالت‌های خاص قرائت مخفف: این پارادایم با تکیه بر قرائت «لَا يَكْذِبُونَكَ» (با تخفیف)، معانی ویژه‌ای را برای نفی تکذیب ارائه می‌دهد که به حل تناقض کمک می‌کند.
- ارجاع تکذیب پیامبر(ص) به تکذیب مُرسِل (خداوند): این رویکرد، تکذیب پیامبر(ص) را در نهایت به مثابه تکذیب خداوند و آیات او تلقی کرده و نفی تکذیب در آیه را با این نگاه تفسیر می‌کند.
- هر یک از این پارادایم‌ها، خود مشتمل بر استدلال‌ها و شواهد گوناگونی است که مفسران برای تقویت دیدگاه خود به آنها استناد کرده‌اند.

۳-۲. تحلیل راهکار تفکیک ساحت‌های باور: از اقرار قلبی تا انکار لسانی

یکی از رایج‌ترین و پرطرفدارترین راهکارها در میان مفسران برای حل تناقض ظاهری آیه، تفکیک میان ساحت باور قلبی و اظهارات زبانی مخالفان است. بر اساس این دیدگاه، گزاره «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» ناظر به اعتقاد باطنی و تصدیق قلبی گروهی از مشرکین، به ویژه سران و معاندین آنها، نسبت به صدق و راستگویی پیامبر اکرم(ص) است. این گروه، با وجود علم و یقین به اینکه پیامبر(ص) در ادعای خود دروغ‌گو نیست، به دلایل و انگیزه‌های مختلفی چون

حسادت، حفظ ریاست و منافع دنیوی، تعصبات قبیله‌ای و ترس از دست دادن موقعیت اجتماعی، در ظاهر و با زبان به انکار و تکذیب ایشان وجود آیات الهی می‌پرداختند.

ابن عباس این معنا را چنین بیان می‌کند که آنان پیامبر(ص) را «فی السِّرِّ» (در نهان) تکذیب نمی‌کردند، اما مشرکان آیات خدا را «فی العلَّانِیَّة» (آشکارا) جحد می‌ورزیدند (فیروزآبادی، ۱۰۸). زجاج نیز یکی از وجوه تفسیر «لَا يُكْذِبُونَكَ» را این می‌داند که آنان در قلبشان می‌دانستند که پیامبر(ص) صادق است (زجاج، ۲/۲۴۲) و اینکه ایشان پیش از رسالت به امین ملقب بودند نیز مؤید همین معناست، اما با زبانشان آنچه را که قلبشان به کذب بودن آن شهادت می‌داد، جحد می‌کردند (زجاج، ۲/۲۴۲). مقاتل بن سلیمان روایتی را در شأن نزول آیه در مورد حارث بن عامر ذکر می‌کند که وی در علانیه پیامبر(ص) را تکذیب می‌کرد اما در خلوت با اهل خود می‌گفت: ما محمد من أهل الكذب، نعلم أن الذی یقولہ حق و دلیل عدم پیروی خود را ترس از عرب و عدم توانایی مقابله با آنان ذکر می‌کرد (مقاتل بن سلیمان، ۵۵۸/۱). همچنین، سدی، ابومیسره، ابویزید مدنی و ناجیه بن کعب، نزول آیه را در مورد ابوجهل دانسته‌اند که می‌گفت: یا محمد ما نکذبک و لا نتهمک و إنک عندنا لمصدق، و لکننا نکذب ما جئنا به، و لا نكون تبعاً لعبد مناف (واحدی، ۹۵/۸). این روایت، به ویژه گفتگوی اخنس بن شریق با ابوجهل که در آن ابوجهل صراحتاً به صدق پیامبر(ص) اعتراف می‌کند (والله إن محمداً لصادق، و ما کذب محمد قط) اما دلیل عدم ایمان خود را رقابت‌های قبیله‌ای و حفظ جایگاه بنی‌قصی ذکر می‌کند (سدی به نقل از طبری، ۱۱۵/۷ و نیز در منابع متعدد دیگر).

این پارادایم، با تفکیک میان دوساحت معرفتی (علم و باور قلبی) و ساحت رفتاری (اظهارات و انکار زبانی)، راهی برای جمع میان دو گزاره به ظاهر متناقض آیه فراهم می‌کند. در این نگاه، نفی تکذیب به حوزه باورهای درونی و علم مخالفان به صدق پیامبر(ص) بازمی‌گردد، در حالی که اثبات جحد به آیات الهی، ناظر به انکار آگاهانه و لجوجانه آنان در مقام عمل و اظهار است.

۳-۳. بررسی نظریه تمایز میان تکذیب شخص پیامبر(ص) و تکذیب محتوای رسالت

راهکار دیگری که توسط برخی مفسران برای رفع تعارض ظاهری آیه ارائه شده، تمایز میان تکذیب شخص پیامبر(ص) و تکذیب محتوای رسالت و آیاتی است که ایشان آورده‌اند. براساس این دیدگاه، مخالفان با توجه به سابقه درخشان پیامبر(ص) در صداقت و امانت و شهرت ایشان به امین پیش از بعثت، نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند که شخص ایشان را به دروغگویی متهم کنند و در نتیجه، «لَا يُكْذِبُونَكَ» به این معناست که آنان شما را به عنوان یک شخص، دروغگو نمی‌شمارند. با این حال، آنان محتوای دعوت ایشان، یعنی آیات الهی، توحید، معاد و دیگر آموزه‌های وحیانی را که با باورها و منافعشان در تضاد بود، انکار و جحود می‌کردند (واحدی، ۹۵/۸؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰).

روایت مشهوری از ابوجهل که به پیامبر(ص) گفت: إنا لا نكذبك ولكن ما جئت به یا ما نتهمك ولكن الذی جئت به به عنوان شاهی برای این دیدگاه ذکر شده است (سفیان به نقل از ابن ابی حاتم، ۱۲۸۲/۴؛ ناجیه به نقل از طبری، ۱۱۵/۷؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱). این تفکیک، اگرچه در نگاه اول راهی برای جمع به نظر می‌رسد، اما توسط برخی مفسران با چالش مواجه شده است. رضی استرآبادی این دیدگاه را مورد نقد قرار داده و معتقد است که نمی‌توان بین تصدیق شخص پیامبر(ص) و تکذیب آنچه آورده است، تفکیک قائل شد: زیرا پیامبر(ص) به صحت آنچه آورده شهادت می‌دهد و اگر آنچه آورده فاسد باشد، لاجرم خود او نیز در این خبر صادق نخواهد بود (آلوسی، ۱۲۷/۴). با این حال، این نظریه در میان مفسران طرفدارانی دارد و به عنوان یکی از وجوه محتمل در تفسیر آیه مطرح شده است.

۳-۴. بازخوانی تفسیر لا یکذبونک به مثابه عجز از اقامه برهان بر کذب

پارادایم تفسیری دیگری که در جهت رفع تناقض‌نمای آیه مطرح شده، تفسیر گزاره

«فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» نه به معنای عدم وقوع هرگونه تکذیب از سوی مخالفان، بلکه به معنای ناتوانی و عجز آنان در ارائه دلیل، حجت یا برهان مستدلی است که بتواند کذب بودن دعوت پیامبر(ص) یا بطلان آیات الهی را اثبات کند. بر این اساس، تکذیب آنها صرفاً یک ادعای بدون پشتوانه و ناشی از عناد و لجاجت بوده و فاقد هرگونه ارزش معرفتی و استدلالی است. زجاج «لَا يُكَذِّبُونَكَ» را به این معنا می‌گیرد که آنان نمی‌توانند در مورد آنچه پیامبر(ص) از محتوای کتب پیشین خبر داده است، بگویند تو دروغ گفتی (زجاج، ۲۴۲/۲). ضحاک نیز آن را به معنای لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ تَكُونَ رَسُولًا، وَلَا عَلَى أَنْ لَا يَكُونَ الْقُرْآنُ قُرْآنًا (قادر نیستند که تو پیامبر نباشی و قرآن، قرآن نباشد) تفسیر کرده و می‌گوید تکذیب آنها صرفاً زبانی است (واحدی، ۹۵/۸). در واقع، چون حقانیت پیامبر(ص) و صدق دعوت او با دلایل روشن و معجزات آشکار همراه بوده، مخالفان هر چند در ظاهر به تکذیب می‌پرداختند، اما در عمل قادر به ابطال این حقانیت نبودند و هر گونه تلاش آنان برای تکذیب، به دلیل فقدان حجت، بی‌اثر و غیرمعتبر تلقی می‌شد (واحدی، ۹۵/۸؛ نحاس، ۸/۲؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ علم الهدی، ۲۶۲/۲). محمد بن کعب قرظی نیز «لَا يُكَذِّبُونَكَ» را به معنای لَا يُبْطِلُونَ مَا فِي يَدَيْكَ (آنچه را در دست توست، باطل نمی‌کنند) تفسیر کرده است (طبری، ۱۱۵/۷؛ علم الهدی، ۲۶۲/۲). این تفسیر، با تأکید بر عجز مخالفان در برابر حقانیت دعوت نبوی، به نوعی تکذیب ظاهری آنان را بی‌اهمیت و فاقد اثر واقعی جلوه می‌دهد و از این طریق، به تسلی پیامبر(ص) و رفع اندوه ایشان کمک می‌کند.

۳-۵. نقش قرائت مخفف (لَا يُكَذِّبُونَكَ) در ارائه راه حلی متمایز برای تناقض‌نما

اختلاف قرائت در فعل «يُكَذِّبُونَكَ»، به ویژه قرائت با تخفیف ذال (لَا يُكَذِّبُونَكَ)، راهکار متمایزی را برای فهم آیه و حل تناقض‌نمای آن پیش روی مفسران قرار داده است. این قرائت که از امیرالمؤمنین علی(ع) و امام صادق(ع) نیز روایت شده است (کلینی،

۲۰۰/۸؛ عیاشی، ۳۵۹/۱؛ قمی، ۱۹۶/۱)، معانی خاصی را به همراه دارد که با معنای رایج تکذیب (نسبت دادن دروغ) متفاوت است. براساس روایتی از امام صادق(ع) به نقل از امیرالمؤمنین(ع)، آیه بدون تشدید و به این صورت نازل شده است: لَا يَكْذِبُونَكَ... یعنی باطلی را نمی‌آورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند (کلینی، ۲۰۰/۸). در روایت دیگری از امیرالمؤمنین(ع) نیز آمده که ایشان آیه را بدون تشدید می‌خواندند و مقصود این است که آنان حقی را نمی‌آورند که از حق تو سزاوارتر باشد (ابن ابی حاتم، ۱۲۸۳/۴؛ فراء، ۳۳۱/۱؛ طبری، ۳۳۰/۱۱). این دو معنا، به عجز و ناتوانی مخالفان در ارائه هرگونه دلیل یا بدیل معتبری در برابر حقانیت دعوت پیامبر(ص) اشاره دارد. فراء نیز معنای تخفیف را لا يجعلونك كذاباً (تو را دروغگو قرار نمی‌دهند) دانسته و می‌گوید آنان می‌خواستند بگویند آنچه تو آورده‌ای باطل است، زیرا از تو کذبی تجربه نکرده بودند که تو را به آن متهم کنند، بلکه اُذْبوه یعنی گفتند آنچه تو آورده‌ای کذب است و ما آن را نمی‌شناسیم (فراء، ۳۳۱/۱). زجاج نیز معنای تخفیف را لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَقُولُوا لَكَ كَذِبٌ (قادر نیستند به تو بگویند دروغ گفتی) تفسیر کرده است (زجاج، ۲۴۲/۲). برخی دیگر از اهل لغت و مفسران، اُكْذَبَ (که لَا يَكْذِبُونَكَ از آن مشتق شده) را به معنای وَجَدَه كَاذِباً (او را دروغگو یافت) (ابن قتیبه، ۱۳۳؛ طوسی، ۱۱۹/۴؛ سمرقندی، ۴۴۴/۱؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴) یا أَخْبَرَ أَنَّ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ كَذِبٌ (خبر داد که آنچه او می‌گوید دروغ است، بدون اینکه لزوماً خود او را صانع آن کذب بداند) (کسائی به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ زجاج به نقل از فراء، ۳۳۱/۱؛ نحاس، ۸/۲؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴) معنا کرده‌اند.

بنابراین، قرائت با تخفیف با ارائه این معانی، به نوعی از بار معنایی تکذیب مستقیم شخص پیامبر(ص) می‌کاهد و بیشتر بر جنبه محتوایی پیام یا ناتوانی مخالفان در مقابله با آن تمرکز می‌کند. در این نگاه، نفی إكذاب (به معنای یافتن کذب یا ارائه دلیل بر کذب یا آوردن باطلی برای ابطال حق) با اثبات جحود به آیات الله (انکار آگاهانه) قابل جمع‌تر به نظر می‌رسد. امام صادق(ع) در روایتی که قمی (۱۹۶/۱) و عیاشی (۳۵۹/۱) نقل کرده‌اند،

پس از قرائت آیه با تشدید، فرمود: بلی والله لَقَدْ كَذَّبُوهُ أَشَدَّ التَّكْذِيبِ وَإِنَّمَا نَزَلَ «لَا يَأْتُونَكَ» أَيْ لَا يَأْتُونَ بِحَقِّ يَبْطُلُونَ حَقَّكَ. که به نظر می‌رسد به جای لَا يَكْذِبُونَكَ، قرائت لَا يَأْتُونَكَ را مطرح می‌کنند (قمی، ۱۹۶/۱). هرچند در برخی نقل‌های دیگر مانند کافی (کلینی، ۲۰۰/۸) و تفسیر عیاشی (عیاشی، ۳۵۹/۱) و نقل سید مرتضی (علم‌الهدی، ۲۶۲/۲)، همان لَا يَكْذِبُونَكَ مخففه ذکر شده است. این نشان می‌دهد که قرائت مخفف و تفسیر آن به عدم توانایی در ارائه حجت، در میان اهل‌بیت (ع) و مفسران اولیه، جایگاه ویژه‌ای داشته است.

۳-۶. نظریه ارجاع تکذیب نبی (ص) به تکذیب مُرسِل (خداوند) و کارکرد آن در تسلیه پیامبر (ص)

یکی دیگر از راهبردهای تفسیری برای فهم آیه، ارجاع تکذیب پیامبر (ص) به تکذیب خداوند به عنوان مُرسِل ایشان است. بر اساس این دیدگاه، هنگامی که مخالفان، پیامبر خدا را که با دلایل و معجزات روشن فرستاده شده، تکذیب می‌کنند، در حقیقت با خداوند و آیات او به معارضه برخاسته‌اند. بنابراین، عبارت «فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ» به این معناست که این تکذیب در اصل متوجه شخص تو نیست، بلکه متوجه منبع و فرستنده رسالت، یعنی خداوند متعال است. طوسی این وجه را چنین بیان می‌کند که أراد فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ بل يَكْذِبُونَ لِأَن مِّنْ كَذِبِ النَّبِيِّ (ص) فَقَدْ كَذَبَ اللَّهُ (طوسی، ۱۱۹/۴). زمخشری نیز این معنا را با مثالی توضیح می‌دهد: و نحوه قول السيد لغلامه - إذا أهانه بعض الناس - إنهم لم يهينوك وإنما أهانوني (زمخشری، ۱۸/۲). این رویکرد، شباهت زیادی با آیاتی نظیر «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (فتح، ۱۰) و «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال، ۱۷) دارد که در آنها فعل منسوب به پیامبر (ص) یا مؤمنان، در حقیقت به خداوند نسبت داده می‌شود تا عظمت امر و ارتباط وثیق میان خدا و رسولش را نشان دهد.

در این تفسیر، آیه نه تنها تناقض ظاهری را حل می‌کند، بلکه کارکرد مهمی در تسلی و دلداری پیامبر (ص) نیز ایفا می‌کند. خداوند با بیان اینکه این تکذیب در نهایت به خود او

بازمی‌گردد، از بار اندوه پیامبر(ص) می‌کاهد و به ایشان یادآوری می‌کند که این مسئله، شخصی نیست و نباید موجب دلسردی و توقف در مسیر دعوت شود. آلوسی اشاره می‌کند که این بیان، نهایت جلالت قدر و رفعت شأن پیامبر(ص) را نشان می‌دهد، زیرا خداوند تکذیب ایشان را به خود نسبت داده است (آلوسی، ۱۲۷/۴). فخر رازی نیز یکی از وجوه تأویل آیه را این می‌داند که وقتی معجزات قاهره بر وفق دعوی پیامبر(ص) ظاهر شد و قوم همچنان بر تکذیب اصرار ورزیدند، خداوند به ایشان فرمود که آنان در حقیقت تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه مرا تکذیب می‌کنند و این برای تعظیم امر و تفخیم شأن است (فخر رازی، ۵۱۷/۱۲). این راهبرد تفسیری، با برجسته ساختن جایگاه الهی رسالت و انتساب انکار نهایی به خداوند، هم به فهم عمیق‌تر آیه کمک می‌کند و هم جنبه‌های تربیتی و تسلیه‌بخشی آن را آشکار می‌سازد.

۴. ابعاد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی جحود در گفتمان تفسیری آیه

فهم عمیق آیه ۳۳ سوره انعام و پدیده جحود و انکار در برابر دعوت پیامبر اکرم (ص)، تنها با بررسی‌های لغوی و راهکارهای تفسیری برای رفع تناقض‌نا کامل نمی‌شود، بلکه نیازمند توجه به ابعاد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است که در پس این مواجهه قرار دارد. مفسران قرآن کریم، ضمن تحلیل متن آیه، به این ابعاد نیز اشاراتی داشته‌اند که به روشن شدن زمینه و انگیزه‌های رفتار هر دوسوی این مواجهه - یعنی حزن پیامبر(ص) و جحود مخالفان - کمک شایانی می‌کند.

۴-۱. تحلیل پدیده حزن النبی(ص) و راهبردهای قرآنی تسلیه‌بخشی

ابتدای آیه شریفه با عبارت «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ»، به صراحت از علم خداوند به اندوه و تأثر پیامبر اکرم (ص) در برابر سخنان و اتهامات مخالفان خبر می‌دهد. این حزن که به معنای الم و اندوه ناشی از ناملایمات است (رضا، ۳۷۱/۷)، ریشه در عوامل متعددی داشته است. از جمله این عوامل می‌توان به طعن‌ها و تکذیب‌های صریح مشرکان،

درخواست‌های نابجای آنان برای ارائه آیات و معجزات خاص (ابن عباس به نقل از فیروزآبادی، ۱۰۸)، و نسبت دادن انواع اتهامات ناروا مانند سحر، شاعری، کهنات و جنون به ساحت مقدس نبی اکرم (ص) اشاره کرد (الحسن به نقل از فخررازی، ۵۱۷/۱۲؛ ابوالسعود، ۱۲۶/۳؛ حقی برسوی، ۲۵/۳). علاوه بر این، مشاهده اصرار قوم بر کفر و گمراهی و نگرانی از عاقبت شوم آنان نیز می‌توانست موجب تأثر و اندوه پیامبر (ص) شود: حزنی که نه از سر ضعف، بلکه از روی شفقت و دلسوزی برای امت بود (ماتریدی، ۷۰/۴؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ رضا، ۳۷۱/۷).

در برابر این اندوه طبیعی و انسانی، خداوند متعال با راهبردهای گوناگونی به تسلی و دلگرمی پیامبرش پرداخته است. خود عبارت «قَدْ نَعْلَمُ» با تأکید بر علم الهی به شرایط و احوال پیامبر (ص)، نوعی اطمینان‌بخشی و حمایت را القا می‌کند (ابن عاشور، ۷۱/۶؛ طباطبایی، ۶۱/۷). علاوه بر این، بخش دوم آیه «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» نیز یکی از مهم‌ترین راهبردهای تسلیه‌بخش است. همانطور که در بخش‌های پیشین به تفصیل بیان شد، این عبارت با تبیین اینکه مشکل اصلی مخالفان نه با شخص پیامبر (ص) بلکه با آیات الهی و از روی ظلم و وجود آگاهانه است، از سنگینی بار روانی تکذیب می‌کاهد و به پیامبر (ص) یادآوری می‌کند که این معارضه، فراتر از یک مسئله شخصی است (طوسی، ۱۱۹/۴؛ زمخشری، ۱۸/۲؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ فخررازی، ۵۱۷/۱۲؛ مکارم شیرازی، ۲۵۹/۴).

مفسران همچنین به آیات دیگری نیز اشاره کرده‌اند که در راستای تسلی پیامبر (ص) نازل شده‌اند، از جمله آیات متعدد در قرآن که ایشان را به صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها و تکذیب‌ها دعوت می‌کند، مانند روایتی که از امام صادق (ع) در تفسیر قمی نقل شده که خداوند پیامبر (ص) را به صبر و رفق امر فرمود و آیاتی چون «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» (مزل، ۱۰) و «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» (الحجر، ۹۷) را برای تسلی ایشان نازل کرد (قمی، ۱۹۶/۱). همچنین، یادآوری سنت الهی

در مورد پیامبران پیشین و اینکه آنان نیز با تکذیب و آزار مواجه شده اما صبر پیشه کردند تا یاری الهی فرارسد، یکی دیگر از راهبردهای قرآنی برای تقویت روحیه و تسکین آلام پیامبر(ص) بوده است، چنانکه در ادامه آیه ۳۴ همین سوره انعام نیز به آن اشاره شده است: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (قمی، ۱۹۶/۱؛ مکارم شیرازی، ۲۵۹/۴). این رویکرد تسلیه‌بخش، نه تنها اندوه پیامبر(ص) را کاهش می‌داد، بلکه عزم ایشان را در ادامه مسیر رسالت استوارتر می‌ساخت.

۲-۴. ریشه‌یابی انگیزه‌های انکار وجود در میان معارضان پیام وحی

درک پدیده جحود به آیات الله مستلزم ریشه‌یابی انگیزه‌های روانی و جامعه‌شناختی است که مخالفان را، علی‌رغم علم به صدق پیامبر(ص) یا حداقل عدم توانایی در ابطال دعوت ایشان، به انکار و عناد وامی‌داشت. مفسران با استناد به روایات و تحلیل فضای اجتماعی دوران نزول، به عوامل متعددی به عنوان محرک‌های اصلی این جحود اشاره کرده‌اند:

استکبار، برتری‌جویی‌های قبیله‌ای و حفظ ریاست: یکی از پررنگ‌ترین انگیزه‌ها، تکبر و حفظ ریاست بود که نمونه بارز آن در گفتگوی مشهور ابوجهل با اخنس بن شریق (که پیشتر در بخش ۲-۳ به تفصیل ذکر شد)، قابل مشاهده است. او با وجود اعتراف صریح به صدق پیامبر(ص)، رقابت‌های قبیله‌ای را مانع ایمان خود دانست (سدی به نقل از طبری، ۱۱۵/۷ و به نقل از اکثر مفسران مانند واحدی، ۹۵/۸؛ طبرسی، ۴۵۵/۴؛ فخر رازی، ۵۱۷/۱۲؛ قرطبی، ۴۱۶/۶؛ آلوسی، ۱۲۷/۴؛ سید قطب، ۱۰۷۴/۲؛ مکارم شیرازی، ۲۵۹/۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۰۵/۱۰). این حس برتری‌جویی و نگرانی از تغییر موازنه‌های قدرت اجتماعی، مانع بزرگی در برابر پذیرش حق بود.

حسادت: حسادت نسبت به جایگاه و مقام معنوی پیامبر(ص) نیز به عنوان یکی از انگیزه‌های روانی انکار ذکر شده است (طبری، ۱۱۵/۷؛ ابن عطیه، ۲۸۵/۲). این رذیله اخلاقی، چشم بصیرت را کور کرده و مانع از دیدن حقایق آشکار می‌شود.

حفظ منافع و موقعیت اجتماعی و ترس از دست دادن آن: برخی از مخالفان، پیروی از پیامبر(ص) را مساوی با از دست دادن منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود می‌دانستند. به عنوان مثال، روایت حارث بن عامر نشان می‌دهد که او و همفکرانش از ترس اینکه در صورت پیروی از پیامبر(ص)، توسط دیگر قبایل عرب مورد هجوم قرار گرفته و از سرزمین خود رانده شوند (نخاف أن يتخطفنا الناس من أرضنا)، از پذیرش اسلام امتناع می‌ورزیدند (مقاتل بن سلیمان، ۵۵۸/۱؛ واحدی، ۹۵/۸). این ترس از تغییر وضعیت موجود و به خطر افتادن امنیت و منافع، عامل مهمی در جحود آنان بود.

عنادورزی آگاهانه: بسیاری از موارد جحود، ناشی از عناد و لجاجت ورزیدن با حق، علی‌رغم شناخت آن بود. این گروه، حتی با وجود مشاهده دلایل روشن و علم به صدق پیامبر(ص)، صرفاً از روی دشمنی و سرسختی، به انکار ادامه می‌دادند (قتاده به نقل از واحدی، ۹۵/۸؛ طبری، ۱۱۵/۷؛ طبرسی، ۴۵۵/۴). این عناد، ریشه در بیماری‌های قلبی و روحی داشت که مانع از تسلیم در برابر حقیقت می‌شد.

شبهات و مغالطه‌های نفسانی: در برخی موارد، مخالفان با وجود مشاهده نشانه‌های صدق، با توسل به شبهات و مغالطه‌هایی که برای خود می‌ساختند، از پذیرش حق سر باز می‌زدند. ابن عطیه در مورد کفر برخی از اهل کتاب مانند حبیب بن اخطب، به این نکته اشاره می‌کند که آنان با وجود شناخت صفات پیامبر(ص)، با تمسک به شبهات و بهانه‌های واهی و تحت تأثیر حسادت و ترس از دست دادن ریاست، راه انکار را در پیش می‌گرفتند و در ظلمت جهل و عناد باقی می‌ماندند (ابن عطیه، ۲/۲۸۵).

این عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، در کنار یکدیگر، تصویری پیچیده از انگیزه‌های مخالفان در جحود آیات الهی ارائه می‌دهند و نشان می‌دهند که انکار حق، همواره ناشی از جهل صرف نیست، بلکه می‌تواند ریشه در منافع، تعصبات، و بیماری‌های روحی و اخلاقی داشته باشد.

نتایج مقاله

این پژوهش با هدف رمزگشایی از تناقض‌نمای معرفتی در آیه ۳۳ سوره انعام، به تحلیل نظام‌مند گفتمان تفسیری پیرامون هم‌نشینی دو گزاره «لَا يُكْذِبُونَكَ» و «بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» پرداخت. تحلیل حاضر نشان داد که این چالش تفسیری، مفسران را به ارائه راهبردهای چندگانه‌ای واداشته است که می‌توان آن‌ها را در لایه‌های معنایی مکمل یکدیگر دسته‌بندی کرد. این راهبردها از تفکیک میان ساحت باور و اظهار (تصدیق قلبی و انکار زبانی)، و تمایز میان متعلق تکذیب (شخص پیامبر در برابر محتوای رسالت)، تا تفسیر نفی تکذیب به مثابه عجز مخالفان از اقامه برهان، بهره‌گیری از ظرفیت‌های قرائت مخفف (لَا يُكْذِبُونَكَ)، و نهایتاً ارجاع تکذیب نبی به تکذیب مُرسِل (خداوند) را در بر می‌گیرد.

بررسی تطبیقی این پارادایم‌ها نشان می‌دهد که ارائه یک پاسخ جامع به مسئله پژوهش، نه در ترجیح یک وجه بر وجوه دیگر، بلکه در ارائه یک مدل ترکیبی و چندوجهی نهفته است. به نظر می‌رسد قوی‌ترین لایه برای تحلیل، ساحت روان‌شناختی است که بر تصدیق قلبی سران شرک و انکار زبانی آنان به دلیل انگیزه‌هایی چون استکبار و حفظ منافع استوار است. این دیدگاه که از پشتوانه روایی و تاریخی محکمی برخوردار است، به خوبی گسست میان معرفت و عمل را در جبهه مخالفان تبیین می‌کند.

این لایه روان‌شناختی، با لایه‌ای منطقی - کلامی تقویت می‌شود که در تفسیر «نفی تکذیب» به مثابه «عجز از اقامه برهان» تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر، مخالفان از آن رو پیامبر (ص) را «تکذیب نمی‌کنند» که اساساً توانایی ارائه حجتی برای ابطال صدق ایشان یا حقانیت دعوتشان را ندارند؛ امری که با قرائت مخفف (لَا يُكْذِبُونَكَ) نیز سازگاری کامل دارد. بنابراین، انکار آنان نه یک کنش معرفتی مستدل، بلکه یک «جحود» لجوجانه و فاقد پشتوانه منطقی است.

در نهایت، این دو لایه با ساحت متعالی و تسلی‌بخش الهی به اوج خود می‌رسد. راهبرد

«ارجاع تکذیب نبی به مُرسِل» نشان می‌دهد که خداوند این رویارویی را از یک مجادله شخصی میان پیامبر(ص) و قومش، به سطحی از معارضه مستقیم با مقام الوهیت ارتقا می‌دهد. این تبیین، ضمن آنکه سنگینی بار تکذیب را از دوش پیامبر(ص) برمی‌دارد و حکمت اصلی تسلی‌بخشی آیه را آشکار می‌سازد، عظمت رسالت نبوی را مورد تأکید قرار می‌دهد.

بنابراین، می‌توان چنین استنتاج کرد که آیه ۳۳ سوره انعام با ایجازی شگفت‌انگیز، یک پدیده پیچیده را در سه لایه تو در تو رمزگشایی می‌کند: نفاق روان‌شناختی مخالفان در تضاد میان قلب و زبان، عجز منطقی آنان در برابر حقانیت رسالت، و ماهیت الهی این رویارویی که تکذیب رسول را عین تکذیب خداوند می‌داند. این فهم چندبعدی، نه تنها تناقض ظاهری در بدو امر را به طور کامل مرتفع می‌سازد، بلکه به درکی عمیق از پویایی‌های دعوت نبوی و حکمت قرآنی نائل می‌آید.

کتابشناسی

۱. قرآن
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، چاپ سوم. ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ه.ق.
۳. ابن خالویه، حسین بن احمد، اعراب القراءات السبع و عللها، چاپ اول، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۴۱۳ ه.ق.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، چاپ اول. قم: بیدار، ۱۳۶۹ ه.ش.
۵. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر، چاپ اول، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ه.ق.
۶. ابن عربی، محمد بن علی، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبدالرزاق). چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه.ق.
۷. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۲ ه.ق.
۸. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، تفسیر غریب القرآن، چاپ اول، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۱۱ ه.ق.
۹. ابوالسعود، محمد بن محمد، ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۳ م.
۱۰. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۱. بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، چاپ سوم. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۷ ه.ق.
۱۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۳. پانی پتی، ثناء الله، التفسیر المظهری، چاپ اول، کویت، پاکستان: مکتبه رشدیہ، ۱۴۱۲ ه.ق.
۱۴. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، (بی تا).
۱۵. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، چاپ ششم، قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۶. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۷. خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، چاپ اول، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۸. دروزه، محمد عزه، التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول، چاپ دوم. بیروت: دارالغرب الإسلامی، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۹. رضا، محمد رشید، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، چاپ اول، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۰. زجاج، ابراهیم بن السری بن سهل، معانی القرآن و اعرابه، تحقیق عبدالجلیل عبده شلبی، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۸ م.
۲۱. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۲. سبحانی تبریزی، جعفر، منیه الطالبین فی تفسیر القرآن المبین، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۵ ه.ش.
۲۳. سبزواری، محمد، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، چاپ اول. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲۴. سمرقندی، نصر بن محمد، بحر العلوم، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۵. شعراوی، محمد متولی، تفسیر الشعراوی، چاپ اول، بیروت: اخبار الیوم، اداره الکتب و المکتبات، ۱۹۹۱ م.
۲۶. شفیطی، محمد امین، أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن، چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۷ ه.ق.

۲۷. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، چاپ دوم، قم: فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ه.ق.
۲۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی). چاپ اول، اردب، اردن: دارالکتاب الثقافی، ۲۰۰۸ م.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه.ش.
۳۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). چاپ اول، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۳. علم الهدی، علی بن الحسین، نفائس التأویل، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۱ ه.ق.
۳۴. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، چاپ اول، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ه.ق.
۳۵. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه.ق.
۳۶. فراء، یحیی بن زبید، معانی القرآن، چاپ دوم، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۸۰ م.
۳۷. فضل الله، محمدحسین، من وحی القرآن، چاپ اول، بیروت: دارالملاک، ۱۴۱۹ ه.ق.
۳۸. فیروزآبادی، مجدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب (گردآورنده)، تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، منسوب به عبدالله بن عباس، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۳۹. قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۸ ه.ق.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، چاپ اول، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ه.ش.
۴۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطائف الاشارات: تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم، چاپ سوم، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۲۰۰۰ م.
۴۲. قطب، سید، فی ظلال القرآن، چاپ سی و پنجم، بیروت: دارالشروق، ۱۴۲۵ ه.ق.
۴۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، چاپ سوم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳ ه.ش.
۴۴. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، زبدة التفاسیر، چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۲۳ ه.ق.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، بی تا.
۴۶. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۶ ه.ق.
۴۷. مدرسی، محمدتقی، من هدی القرآن، چاپ اول، تهران: دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ ه.ق.
۴۸. مراغی، احمدمصطفی، تفسیر المراغی، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۴۹. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳ ه.ق.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، چاپ اول، قم: مدرسه الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۱ ه.ق.
۵۱. مهائمی، علی بن احمد، تبصیر الرحمن و تیسیر المنان، چاپ دوم، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳ ه.ق.
۵۲. نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۱ ه.ق.
۵۳. واحدی، ابوالحسن علی بن احمد، التفسیر البسیط، تحقیق: گروهی از محققان دانشگاه امام محمد بن سعود، چاپ اول، ریاض: عمادة البحث العلمی - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیه، ۱۴۳۰ ه.ق.

